

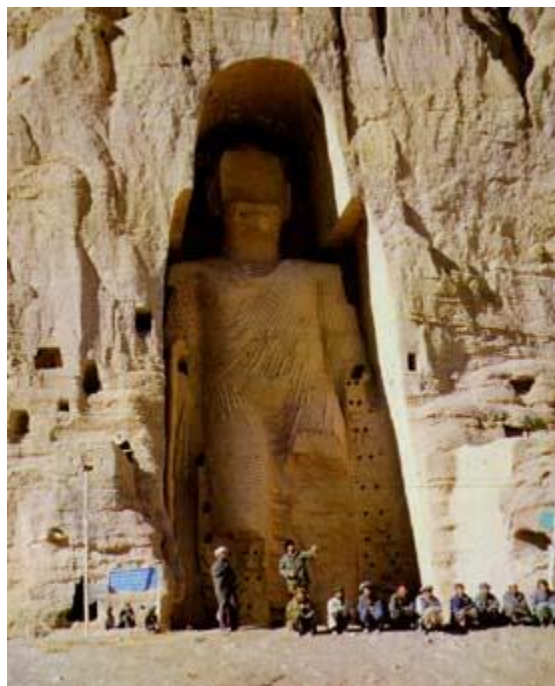


۲۰۱۸/۰۳/۱۱

شادروان داکتر اکرم عثمان

## علل و انگیزه های انهدام مجسمه های بامیان

به مناسبت چهاردهمین سال (هفدهمین سال "ولی نوری" تخریب آن تندیس ها



پنج سال از تخریب مجسمه های بامیان به دستور «ملاحمد عمر» سرکرده تحریک طالبان میگذرد. آن مجسمه ها نماد شکوه و جلال تمدن بودایی در کشور ما به شمار میرفتند و خبر از شکوفایی فرهنگی میدادند که در نقاشی، هیکلتراشی، موسیقی، کاشی کاری به کمال رسیده بود.

آن تندیس ها قرن‌ها در برابر باد و باران روزگار و جهل و جنون جهانکشایان تاب آورده بودند. نه چنگیز، نه هلاکو، نه تیمور و نه عبدالرحمن خان هیچکدام تصمیم نگرفتند که آن مظاهر فخامت، هنردوستی و تقوا و فضیلت را زیان برسانند و در مقام تمدن ستیزی برآیند. اما در قرن بیستم همزمان با رشد بی نظیر تکنولوژی و ثقافت جهانی، جماعتی نیمه وحشی دست و آستین برزدند و آن یادگارهای بی مثال ظرافت ذوق، باریک اندیشی و درست دینی نیاکان ما را نابود کردند.

آن کار جنایتی هولناکتر از فاجعه بود چه صدها سال ویا هرگز، ما نتوانیم چنان آثاری را دوباره بیافرینیم و به جهانیان نشان بدهیم که ماهم بهره ای از خرد و هنر داریم.

آن جنایت هولناک یک درس عبرت بزرگ بود و به نسل های حاضر و آینده یاد داد که همواره مواظب اعمال و رفتار گروه های تنگنظر باشند و بدانند که منادیان تعصب و تنگ نظری، جهان را از نیفه سوزن می بینند و به خاطر رسیدن به مقاصد شان و برگشت به عصر حجر از انجام هیچ جنایتی پرهیز نمی نمایند.

صاحب این قلم متصدی سایت انترنیتی «کابل ناتھ» ایشور داس را مبتنی بر باز اندیشی در باره فقدان مجسمه های بامیان قلباً می ستاید و آرزومند است که دیگر سایت ها و انتشارات از این هموطن آگاه و صاحببرد ما تآسی نمایند. پنج سال پیش به تقریب آن رویداد چنین آورده بودم:

در نیمه نخست قرن بیستم وقتیکه امپراتوری بریتانیا در برابر نهضت آزادیخواهی مردم هندوستان کوتاه آمد و دریافت که دیگر اعمال سلطه مستقیم در آن سرزمین ناممکن است به خاطر روز مبادا در برخی از حوزه های سیاسی - مذهبی تخم گذاری کرد تا در وقت و زمانش نو باوه هایی از آن تخم ها برآیند و حضور مجدد آن دولت استثمارگر را به گونه ای دیگر و از راهی دیگر تضمین نمایند.

در دهه چهارم قرن گذشته همینکه انگلستان، حق تعیین سرنوشت آینده هند توسط مردمش را به رسمیت شناخت و امید تأسیس یک دولت مستقل مرکب از تمام ملل و فحل آن سرزمین جوانه زد، بلافاصله سریکی از آن تخمها باز شد و از درونش حزب مسلم لیگ برهبری محمدعلی جناح سربرآورد. این حزب مغایر با روحیه تفاهم و همزیستی که در بین پیروان مذاهب بزرگ آن کشور رواج داشت و در تمام سده ها ضامن حاکمیت و اداره مشترک ملل آنجا بود بار نخست نغمه تجزیه نیمقاره و تأسیس دولتی بنام پاکستان را سرداد.

مولینا ابوکلام آزاد نامدارترین رهبر مسلمانهای هند در حزب کانگریس، اعلام کرد که این طرح، یک توطئه خطرناک برای تضعیف هرچه بیشتر مسلمانها هند است. چه در هند واحد، یک چهارم جمعیت آن کشور را مسلمانان تشکیل میدهند، اما اگر نیمقاره تجزیه شود، اقلیت مسلمان دوپاره خواهد شد، پاره ای در هند و پاره ای در پاکستان خواهد ماند و برهم خوردن تناسب عددی بین مسلمانها و نامسلمانها، پیروان آیین اسلام را در هر دو سرزمین تضعیف خواهد کرد.

چند صباح بعد وقتیکه پاکستان نوبنیاد سه بار در مقابله با هند بزانو در آمد، صحت پیشگویی مولینا ابوالکلام آزاد به اثبات رسید. ولی طراح استعمارگر و دوراندیش از تاسیس پاکستان هدف دیگری را مراد کرده بود و آن اینکه دومینیون پاکستان بخاطر مقابله با هند، چاره ای جز توکل و توسل به بریتانیا را نخواهد داشت و هندوستان نیز که تن به تجزیه داده بود هرگز به مزاحم قدرتمندی تبدیل نخواهد شد.

در شمال غربی نیمقاره، که خرده بهایی پاک نشده از قبیل کینه های تاریخی و انتقام گیری ها، بین افغانستان و انگلیس باقی بود بریتانیا در آن سرزمینهایی که در طول قرن نهم از افغانستان غصب کرده بود خلاف قاعده بازی! حق تعیین سرنوشت را برای افغانهای ماواری دیورند نادیده گرفت و در ریفرا اندم یا همه پرسی عمومی که برگزار

شد ساکنین آنجا ناگزیر بودند بین الحاق به هند یا پاکستان یکی را انتخاب نمایند و از حق پیوستن به وطن آبایی محروم شدند که نتیجه پیشاپیش معلوم بود.

حزب قدرتمند «خدایی خدمتگار» برهبری خان عبدالغفار خان با این ریفرا ند م قاطعه کرد و آنرا مزورانه و خائانه خواند.

دولت پاکستان به عنوان خلف الصدق استعمار تشکیل شد و مانند یک تیغ دودم علیه هند و افغانستان به کار رفت.

اکنون که نیم قرن و اندی از تجزیه نیمقاره میگذرد این خاصه نوکر! با تمام صداقت و وظایفش را به اشاره ارباب سابقش - دولت انگلیس - و ارباب جدیدش - ایالات متحده امریکا - انجام میدهد و حضور کامل «استعمار» و «میراث خوار استعمار!» در منطقه را با سمره و عشوه ای دیگر ضمانت میکند. بدینگونه دولتی با تمام ظواهر یک دولت آزاد و صاحب اسم و رسم از جوف یکی از آن تخمها! سرزد که چابکترین و مخربترین آنهاست.

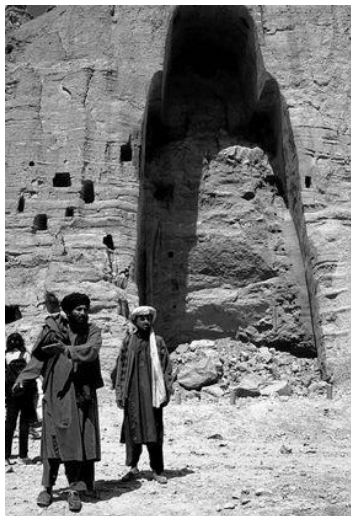
این دولت در جریان زاد و ولد طبیعی کشورها چون نوزادی مشروع و پدر و مادر داری دنیا نیامد بلکه خلاف قاعده و قانونمندی نشوونمای موجودات سیاسی، با زرق هورمونهای تمامیت خواهی و تعصب ذهنی به میدان آمد.

بعد از کودتای هفتم ثور ۱۳۵۷ و تهاجم اتحادشوروی بر افغانستان که به تضعیف کامل دولت مرکزی در وطن ما انجامید میدان دست اندازی پاکستان و دیگر قدرتهای ارتجاعی منطقه برکشور ما وسعت گرفت و کار به جایی رسید که جگر پاکستان، افغانستان را به چشم صوبه پنجم می نگرند. پایه عقیدتی یا ایدیولوژیک اجرای چنین برنامه ای با تهی کردن کامل مردم افغانستان از عرق ملی و غیرت میهنی ملازمه دارد. با همین هدف پاکستان با تکیه برافراط گرایی مذهبی که در آن ناسیونالیسم و وطنپرستی ارج چندانی ندارد و سیاستهایش در افغانستان را توجیه میکند و میکوشد به آسانی همسایه بلارسیده غربی اش را بلع کند.

جنبه دیگر ستراتیژی پاکستان در این بازی، تدارک نیروی کار آمد چنگی در برخوردارهای احتمالی با هندوستان است. همانطور که میدانیم باشنده های دو کنار خط تحمیلی دیورند چه به دلیل پیشینه تاریخی و چه به علت مختصات جغرافیایی از ظرفیت زیادی برای جنگهای چریکی برخوردارند و برای پاکستان دشوار نیست که با استفاده از احساسات مذهبی آنها، پیوسته دسته جاتی از بین آنها را سازمان بدهد و در جنگ به ضد هند بفرستد. چه دیگر این قضیه، توجه خاص پاکستان به کوه های سلیمان و سپین غر و احیاناً هندوکش به مثابه سپر های مستحکم بالا و عقبگاه های ستراتیژیک می باشد تا در مواقع مقتضی در پشتش پناه بگیرد.

پس یک افغانستان بی تاریخ، بی پسمنظر فرهنگی، بی شناسنامه و هویت ملی از الویت های سیاست خارجی پاکستان است. از همین جاست که ما به تفاریق شاهد تاراج آرشیف ملی، کتابخانه ها، چاپخانه ها و تخریب مجسمه های بودا هستیم که همه گواه اصالت و قدمت تاریخ ما می باشند.

دور از احتمال نیست که آدمهایی نظیر ملا عمر و ملامتقی در کار انهدام مجسمه ها دقیقاً ندانند که پاکستان گور تاریخ و فرهنگ وطن شانرا بدست خود شان می کند. و یا معدودی از طالبها حقیقت امر را بدانند ولی عصبیت و جهل مضاعف، مانع عملکرد درست شان شود. لیکن همانطور که آوردیم سرخ در جای دیگر است.



با تمام این احوال قدر مسلم اینست که تخریب این آثار که به فرهنگ بشری تعلق داشتند افکار جهانی را به حرکت در آورد. دیگر هیچ وجدان آگاه و فرهنگدوست در دنیا نمانده که این جنایت را نفرین نکرده باشد.

این جنایت موجب وفاق و همنظری بین روشنفکران کشور ما شده و کینه های قومی، فرقه بی، مذهبی و زبانی را تحت شعاع قرار داده است.

این جنایت حد زیادی آگاهی ملی را از سطح به عمق رهنمون شده و به ما آموخته است که بسیار شفاف به کنه ماجرا پی ببریم و مجرمین اصلی، شرکای جرم و همدستان دور و نزدیک شانرا تشخیص بدهیم.

اگر وزیر خارجه امریکا واقعاً این فرهنگ ستیزی را جنایت علیه بشریت میدانند باید از نقش پشت پرده کشورش، پرده بردارد.

تاریخ ما با مرگ تندیس های بامیان نمی میرد.

ما بودایی نیستیم ولی روحیه عدم خشونت، مهربانی و بی آزاری را که از پیامبر بزرگ اسلام، زردشت و بودا به ما به میراث رسیده است، مهمترین رکن و پایه فرهنگ خویش میدانیم و آنرا می ستایم.

خون تاریخ ما نمی خشکد، دیر یا زود ملت ما به خونخواهی برخواید خاست و در صدد احیای مفاخر خود خواهد برآمد.

۲۰۱۵/۰۳/۱۱

پایان

با تشکر از وبسایت وزین کابل نات